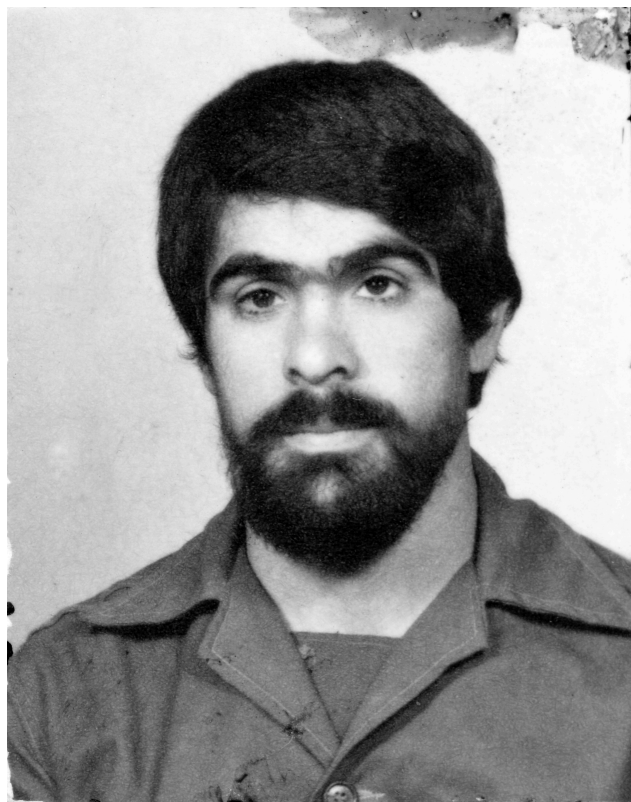


## شهید اسماعیل فرهی



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

راه خدا	نام پدر
۱۳۳۶/۰۱/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۱/۰۲/۱۰	تاریخ شهادت
خرمشهر	محل شهادت
فرمانده دسته	مسئولیت
پاسدار	نوع عضویت
پاسدار	شغل
دیپلم	تحصیلات
برازجان	مدفن

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

شهید اسماعیل فرهی در سال ۱۳۳۶ در محله خضر برازجان در یک خانواده کاملاً فقیر و مذهبی چشم به جهان گشود. پدرش یک کارگر ساده بود و با سختی و مشقت زندگی فقیرانه خود را تأمین می کرد. اسماعیل در چنان شرایطی رشد کرد و در سن هفت سالگی قدم به دبستان گذاشت. پس از گذراندن دوره ابتدایی در دبستان خضر وارد دوره راهنمایی شد و آن را نیز با موفقیت سپری کرد. سپس دوران دبیرستان را در دبیرستان شهید بهشتی به پایان رساند و در سال ۱۳۵۶ موفق به اخذ دیپلم گردید. شهید فرهی در تابستان و ایام تعطیل آموزشگاه به بنایی و کارگری می پرداخت تا بدین وسیله بتواند کمکی به خانواده فقیر خود بنماید. او علاقه زیادی به مجالس و مراسم مذهبی داشت و نسبت به امر مقدس نماز و روزه شدیداً مقید بود. از اول حرکت انقلابی مردم مسلمان در جهت سرنوینی طاغوت در این راستا فعالیت چشمگیری داشت. در کلیه تظاهرات و راهپیمایی ها و سخنرانی ها که توسط روحانیت متعهد و به فرمان حضرت امام صورت می گرفت شرکت می نمود. به ولایت فقیه اعتقاد کامل داشت و به امام عشق می ورزید. پس از پیروزی نور بر ظلمت شهید فرهی در سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. به شغلی که انتخاب کرده بود و لباسی که پوشیده بود افتخار می کرد و اظهار می داشت اگر شهید شوم حتماً بدنم را با لباس مقدس پاسداری دفن نمایید و آرم سپاه پاسداران را بر تنم نصب کنید او معتقد بود تنها کسی که می تواند حامی مسلمانان و محرومین ایران و جهان باشد امام خمینی است. به کتاب ها و نوارهای شهید مطهری علاقه زیادی داشت. اوقات بیکاری را با مطالعه کتب مزبور و رساله حضرت امام خمینی می گذراند. نسبت به شیطان بزرگ آمریکا انزجار و تنفر فوق العاده ای داشت و می گفت چون آمریکا از گسترش و صدور انقلاب اسلامی در منطقه وحشت دارد به وسیله صدام خائن این جنگ را بر جمهوری اسلامی تحمیل نموده است. ما ملت ایران و سایر ملل مسلمان جهان باید با اتحاد و همبستگی دست این جنایتکاران را قطع کنیم. پس از شروع جنگ تحمیلی شهید فرهی در تابستان سال ۱۳۶۰ جهت پیوستن به سپاه الله قدم به جبهه نور علیه ظلمت گذاشت. در حمله طریق القدس که منجر به پیروزی سپاه اسلام گردید شرکت کرده و مجروح گردید. وقتی از جبهه برگشت اظهار می داشت که من لیاقت شهید شدن را ندارم. پس از بهبودی طی یک مراسم فوق العاده ساده دختری را به عقد خود در آورد ولی عروسی نکرد و در تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۲۲ مجدداً با اصرار خودش عازم جبهه گردید و در حمله بیت المقدس در جبهه جنوب و در کربلای خوزستان شرکت و پس از رشادت ها و دلآوری ها که از خود نشان داد در تاریخ ۱۰/۲/۶۲ به فیض عظیم شهادت نائل و به لقاء الله پیوست.

## وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام بر شهیدان انقلاب اسلامی که در اقصی نقاط جهان مظلومیت ملت ایران را فریاد می کشند و متکبران تاریخ را به زانو در آورده اند و با کارهای انقلابی خود بر جان ستمگران تشویش افکنده اند. و درود بر خطی که از چشمه جوشان اسلام سر چشمه می گیرد. خط امام خطی که مبارزه با هر چیز بشر کردار انحصار خود دارد و خطی که به اثبات رسانیده که تنها امید مستضعفان جهان و حرکتهای اسلامی است. و تنها این خط اسلام است که می توانیم نفس این قلب محرومان مسلمان را نجات دهد. برادر جان این راهی که می روم راه الله است. وصیتی دارم که اگر شهید شدم مقداری از حقوقم را در راه الله خرج کنید.

وصیتم به خواهران عزیزم این است که با حجاب باشند که ای خواهر عزیزم حجاب تو خاری است در چشم دشمنان. اگر خداوند به من هفت جان می داد، هفت جانم را در راه الله می دادم. برادر جان اگر شهید شدم پدر و مادر و خواهرانم را دلداری دهید تا گریه نکنند چرا که دشمن از گریه شما شاد می شود. قبر برادر کوچکت بسیار ساده باشد و هیچ نوع عکسی بر سر قبرم آویزان نکنید به جز آرم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. وصیت می کنم که اگر شهید شدم مرا با لباس پاسداری خاک کنید.

(تابستان سال ۶۰)

شهید

پیچیده صدای تو به گوش تاریخ

داغ تو گران است به دوش تاریخ

ای سرخ زبان سبز پوش تاریخ

خون تو شد آبروی عشق و ایمان

سید عباس سجادی

## خاطرات

«در باغ خاطره»

سال های آخر دبیرستان را به صورت شبانه درس می خواند و روزها کار می کرد. از نظر اخلاقی بسیار مؤدب و مهربان و کم حرف بود. به نماز و روزه و مراسم مذهبی علاقه مند بود. اوایل سال ۱۳۵۷ که امام خمینی در عراق یا فرانسه بود و اعلامیه می داد و از جوانان می خواست علیه رژیم طاغوتی سابق قیام کنند اعلامیه ها را مخفیانه بین مردم تقسیم می کرد و در تمام راهپیمایی ها و تظاهراتی که به دستور امام خمینی و سایر رهبران مذهبی برپا می شد شرکت فعال داشت. در بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران که سپاه پاسداران هنوز تشکیل نشده بود وارد کمیته انقلاب اسلامی شد و به اسلام و انقلاب خدمت می کرد. پس از تشکیل سپاه پاسداران وارد سپاه گردید. وقتی که جنگ تحمیلی عراق به وسیله امریکا و همراهانش بر علیه ایران شروع شد برای کمک به جبهه دست به هر کاری می زد. در سنین جوانی بود اما بر خلاف بسیاری از جوانان نیروی جوانی خویش را در کمک رسانی به جبهه ها به کار می برد. برادرش از یاد نخواهد برد آن زمان که اسماعیل با کیسه ای از آرد به خانه آمد و از اعضای خانواده خواست نان درست کنند. آن گاه نان ها را برای رزمندگان به پشت جبهه فرستاد. گذشت او را آنان که در کنارش بوده اند از صفحه ذهن خود بیرون نخواهند کرد. او قسمتی از حقوق ماهانه خود را برای کمک به جبهه تقدیم می کرد. ساده زندگی می کرد و روزها را با روزه گرفتن پشت سر می گذاشت و به راستی که علاقه اش به امام، اسلام و شهادت در ذهن کوچک ما به وصف نمی آید.

«گلاه معجزه نمی کند»

دومین بار بود که به جبهه اعزام می شد. او را همراه با دیگر رزمندگان به بستان آورده بودند تا در عملیات طریق القدس شرکت کند. شور و شوقی عجیب و جودش را فرا گرفته بود. دلیرانه پا به میدان مبارزه نهاد. از سوی دشمن در امان نبودند. گلوله ای از طرف دشمن به کلاهش اصابت کرد. کلاهش از دو طرف سوراخ شد ولی آسیبی به سرش نرسید. اما در این میدان از ناحیه دست مجروح شد تا یادگاری از آن عملیات داشته باشد. آن گلاه به عنوان یک خاطره معجزه آسا در سپاه نگهداری می شود. در این زمان با دختر خانمی آشنا می شود و عقد می کند. ولی ازواج نکرد.

سومین اعزامش در فروردین سال ۶۱ انجام گرفت که در عملیات بیت المقدس در ناحیه فکه شرکت کرد. در این عملیات در تاریخ ۱۰/۲/۶۱ به درجه رفیع شهادت نائل آمد. در ادامه این عملیات منجر به آزاد سازی خرمشهر گردید.



سامانہ جامع سرداران و دوہزار ششمیہ استان بوٹھر